

دسامبر
۲۰۲۵

مساله مندکردن گفتمان «مرز» و دلالت های سیاسی آن

محمد حقمرادی



مقدمه

طی یک دهه گذشته آثار زیادی در خصوص مرز و مرزنشینی و عموماً از منظری آسیب‌شناسانه یا توسعه‌گرایانه نوشته شده است. به‌طور کلی می‌توان از پدید آمدن گزاره‌های مختلفی در نسبت با مرز سخن گفت که گفتمانی را تحت نام گفتمان مرز شکل داده‌اند. این جستار می‌خواهد این پرسش را مطرح کند که در چه نظام دانشی این آثار ممکن شده‌اند و اساساً در دل چه نظام دانشی مرز، به عنوان یک مساله تولید می‌شود و همایش‌ها، گفتارها و نوشتارها و تصاویری که در خصوص مرز تولید می‌شود، چگونه مرز را صورت‌بندی می‌کنند؟ می‌توان پرسش را به این گونه مطرح کرد که مرز و علوم اجتماعی ای که سرگرم مطالعه و توضیح آن است چگونه محدوده‌ها و مرزهای یکدیگر را تعریف و ترسیم می‌کنند؟ در گفتمان «مرز» دوگانه‌ای به نام مرز/غیر مرز تعریف و پیش‌فرض گرفته می‌شود. در پناه این فهم از مرز، موضوعات و مسائلی برجسته می‌شوند و مبنای اندیشیدن درباره «مرز» را فراهم می‌کنند و در عین حال تولید مرز و بازتولید نسبت مرز-غیر مرز را امکان‌پذیر می‌کنند. براین اساس صورت‌بندی که در این گفتمان از مرز ارائه می‌شود؛ صورت‌بندی‌های دیگر از مرز را ناممکن می‌کند. مساله مندرکدن این گفتمان این امکان را فراهم

می کند که پرسش هایی مانند این که مرز چیست؟ مرز چگونه تولید می شود و در درون آن چه مناسبات قدرتی بازتولید می شود؟ می تواند معنادار و امکان طرح داشته باشند. برخلاف آنچه نظریه ها و پروژه های توسعه گرا معتقدند، مساله، ایجاد اشتغال، سرمایه گذاری و توسعه اقتصادی در این مناطق نیست بلکه آنچه از نظر این مردم مورد اعتراض است، این است که «ما مرزنشین نیستیم» یعنی انکار مرزنشین بودن است. چون در پناه خود مفهوم مرز و مرزنشینی این وضعیت فرودستی در تمام ابعاد آن ممکن شده است. این نوشتار، در نقد مباحث مرتبط با مرز که ذیل «گفتمان مرز» مفصلبندی شده اند، نیست؛ بلکه اساساً به دنبال انکار مرز با تمام دلالت هایی است که این مفهوم در گفتمان مرز از آن برخوردار است.

مساله ای به نام مرز

طی یک دهه گذشته آثار زیادی در خصوص مرز [1] و مرزنشینی و عموماً از منظری آسیب شناسانه یا توسعه گرایانه نوشته شده است و همایش هایی [2] نیز با همین رویکرد برگزار شده است. به طور کلی می توان از پدید آمدن گزاره های مختلفی در نسبت با مرز سخن گفت که گفتمانی را تحت نام گفتمان مرز شکل داده اند. این جستار می خواهد این پرسش را

مطرح کند که در چه نظام دانشی این آثار و همایش ها ممکن شده‌اند و اساساً در دل چه نظام دانشی مرز تبدیل به یک مساله می شود و همایش ها، گفتارها و نوشتارها و تصاویری که در خصوص مرز تولید می‌شود، چگونه مرز را صورتبندی می‌کنند؟ می توان پرسش را به این گونه مطرح کرد که مرز و علوم اجتماعی ای که سرگرم مطالعه و توضیح آن است چگونه محدوده‌ها و مرزهای یکدیگر را تعریف و ترسیم می‌کنند؟

آنچه اکنون به نام مرز می‌شناسیم، پدیداری مدرن است و پیش از آن بیشتر با مفهوم سرحدات [3] قابل توضیح است. یعنی حریم جغرافیایی ناپایدار، ناروشن و غیرقابل کنترلی که مدام بوسیله جمعیت های انسانی، عشایر و احشام آنها نادیده گرفته می شد. تعیین مرزها با پیشرفت نقشه‌برداری و جغرافیا ممکن شد. یا به عبارتی در پیوند بین دانش و قدرت مدرن، نه تنها این علوم تکوین یافتند بلکه خود مرز نیز به مثابه یک عارضه ی سیاسی و الزامات مرتبط با آن، سربرآورد. اما همانگونه که لاکلائو و موفه (۱۳۹۲: ۲۱۶) می گویند؛ «تأثیرات سرحدات همچنان ماندگار است». اگرچه پدیداری و تأثیرات سرحدات، در مکان-زمان‌های مختلف، متفاوت است.

سخن گفتن از سرحدات پیشنه ای دراز دارد، اما گزاره‌ای جدی درباره مرز، تاریخی دویست ساله دارد و به قلمرومندشدن دولت مدرن ارتباط دارد. از سوی دیگر پیدایش مفاهیم مرتبط با مرز و صورتبندی آنها حول این

مفهوم در ارتباط با قلمرومندشدن دولت و در تقاطع با حکومتمندشدن [4] دولت مدرن خلق شده است که نامگذاری و سوژه سازی از جمعیت و خلق فیگورهایی مانند مرزنشین، تروریست، تجزیه طلب و «شهید» را ممکن کرده است. به همین دلیل سخن گفتن از مرز با اشاره به نقاط یا خطوط مرزی، گمراه کننده است. با فهم این نکته است که لرد کرزن (۱۹۰۸) به درستی به جای استفاده از مفهوم مرز، از سرحد استفاده می کند و بر این باور است که «سرحدات، به مانند لبه تیغی هستند که مسائل امروزی ملتها مانند جنگ و صلح یا زندگی و مرگ آنها به آن آویخته است.»

در گفتمان «مرز» دوگانه ای به نام مرز/غیر مرز تعریف و پیش فرض گرفته می شود. در پناه این فهم از مرز، موضوعات و مسائلی برجسته می شوند و مبنای اندیشیدن درباره «مرز» را فراهم می کنند و در عین حال تولید مرز و بازتولید نسبت مرز-غیر مرز را امکانپذیر می کنند. بر این اساس صورتبندی که در این گفتمان از مرز ارائه می شود؛ صورتبندی های دیگر از مرز را ناممکن می کند. مساله مندرکدن [5] این گفتمان این امکان را فراهم می کند که پرسشهایی مانند این که مرز چیست و چه چیزی مرز نیست؟ مرز چگونه تولید می شود و در درون آن چه مناسبات قدرتی بازتولید می شود؟ می تواند معنادار و امکان طرح داشته باشند.

مفهوم مرز با تمام دلالت های سیاسی، جغرافیایی و هویتی آن در لحظه دیگری نیز با معضل مواجه می شود و آن در وضعیتی است که یک مردم که از نظر فرهنگی و ملی در کشور یا کشورهای آن سوی مرز، تداوم سرزمینی و فرهنگی دارند، مرز و مرزی نامیدن آنها، با چالش همراه است و همواره می توان، مرز را به گونه دیگری صورتبندی و مسئله مند کرد و این پرسش را به میان آورد که: مرزهای چه کسی یا مرز از نظر چه کسی؟

نگاه نظری

آن گونه که فوکو به قدرت می نگرد و آن را تحلیل می کند، آن را نه به عنوان یک عامل یا ابزار در اختیار حاکم، بلکه قدرت را درونی دانش، نهادها، سازمانها و روابط می داند، از این روی در ارتباط با موضوع این نوشتار، می توان گفت وی قدرت را در درون يك دانش (گفتمان مرز) بررسی می کند و از تأثیر چیزی، مانند قدرت بیرون از این دانش بر آن سخن نمی گوید. بلکه می خواهد دریابد چه چیزی در علم وجود دارد که بر گفتمان تحمیل می شود و تنها گزاره های معینی رؤیت پذیر می شود، در واقع حدودی را بر علم حاکم میکند که در آن حدود، گزاره هایی، تکرار یا به عبارت خود او کمیاب می شوند (فوکو، ۱۹۸۱: ۷۳ در یوسفی، ۱۳۹۲). می توان گفت این حدود، شرایط امکان گزاره های علمی هستند.

به همین دلیل است که فوکو قدرت را نه ناممکن کننده ی گزاره های محتمل، که اتفاقاً آن چیزی می داند که گزاره های علم را ممکن می کند (فوکو، ۱۹۸۱، در یوسفی، ۱۳۹۲). اگر همانند فوکو که قدرت را قواعد و محدودیت هایی می داند که در دل خود، کنش هایی را ممکن می کند، به تحلیل درون ماندگار قدرت دست بزنیم؛ می توانیم استدلال کنیم که هنگامی که قدرت را در درون گفتمان «مرز» بررسی می کنیم از تأثیر عاملی مانند قدرت بیرون از دانش بر آن سخن نمی گوئیم؛ بنابراین مساله این است که چگونه قدرت در درون گفتمان مرز خلق می شود؟

بر این مبنا آنچه با آن مواجه هستیم، مساله تولید مرز به شیوه های مختلف در زبان و دانش مرتبط با آن است. همانطور که فوکو (۱۹۷۸) می گوید سرکوب، تنها به شیوه اعمال قدرت نیست، بلکه از طریق تولید و به شیوه ایجابی، انقیاد را ممکن می کند. از سوی دیگر از رهگذر تولید مرز، دانش حاکم بر روابط مرز-غیرمرز (مرکز) نیز خود را بازتولید می کند. به نظر دیکچ (۱۳۹۹) فضا نه به واسطه اینکه در آن روابط قدرت و یا تعارض منافع جاری است، سیاسی است بلکه خود فضا واجد خصیصه سیاسی است. [6] از این روی مساله مندشدن این مناطق، برخاسته از پتانسیل سیاسی ای است که در این مناطق نهفته است که البته تبار آن به روابط قدرتی برمی گردد که بر نسبت میان قلمروها اعمال شده است.

تولید مرز و بازتولید مرکزگرایی

مجموعه نوشتارها و گفتارهایی که به شیوه های مختلف درباره مرز و یا در پیوند با آن تولید شده اند، برساننده چیزی هستند که می توان آن را «گفتمان مرز» نامید. مرز به عنوان دال مرکزی این گفتمان، با دال های دیگری مانند امنیت، تمامیت ارضی، قاچاق، تروریسم، عقب ماندگی، فقر، توسعه نیافتگی فرهنگی و غیر مدرن بودن، مفصل بندی شده است. در این گفتمان از سوی نظامیان و سیاسیون، مرز با ناامنی، تهدید ارضی، تروریسم و تجزیه طلبی هم ارز شده است. درعین حال در نگاه دانشگاهیان، روزنامه نگاران و کنشگران حوزه مدنی با مسائلی مانند فقر و محرومیت، کولبری، مخاطرات مناطق مرزی، مهاجرت و تجارت مرزی مفصل بندی می شود و موضوعاتی مانند ازدواج زودرس، ختنه دختران، غیبت سوژه کارآفرین، نرخ باروری، ناامنی و موضوعاتی مشابه، به عنوان مسائل این مناطق یا برخاسته از خصلت این مناطق صورتبندی می شوند. در همین راستا چیزی به نام «فرهنگ مرزی» خلق می شود؛ که در واقع فرهنگی ضد توسعه و محلی گراست و بر مبنای آن توسعه نیافتگی این مناطق را با فرهنگ مرزی توضیح می دهند و با اتکا به آن، فقدان سرمایه گذاری های کلان دولتی، اخذ و انتقال ارزش افزوده این مناطق

و عدم شکل گیری نهادهای اقتصادی اولیه حتی برای سرمایه گذاری خرد را رؤیت ناپذیر می سازد.

به رغم نگاه غالب، طی سالهای اخیر این مناطق با موج گسترده گردشگران و مسافران از مناطق مختلف به صورت «اکتشاف» گونه ای روبرو است و در این منظر، با مسئله اکتشاف از رهگذر گردشگری مواجه هستیم. همچنین با مراسمات نوروزی گسترده، و تکرارهای متفاوت آن به صورت کارناوالی از «هه‌په‌پکی» از شمالی ترین تا جنوبی ترین مناطق کوردستان به شیوه ای «بهت آور» مواجه شده است. اینکه در دیالکتیک کنشگری کوردستان و نگاه خیره‌ی [7] برخاسته از اکتشاف و بهت چه سوژه‌های خلق و چه نوع سیاستی تولید می شود قابل تأمل است. ولی در هر صورت، سوژه سازی از یک مردم، ذیل نام کولبر و «تروریست» را با معضل مواجه می سازد.

پرسش اساسی این است که در این گفتمان، مرز با چه چیزهایی هم ارز شده است و با چه چیزهایی در تفاوت قرار داده شده است؟ گفتمان مرز، جغرافیای این مناطق که عموماً با هویت حاکم متفاوت است را یا ذیل توسعه اقتصادی و محرومیت [8]، توضیح می دهد و یا اینکه آن را به امنیت گره می زند و تمام مسائل دیگر آن را رویت ناپذیر می کند. بنابراین وجه انتقادی تأمل در باب مرز این است که این گفتمان چه چیزهایی را حول مرز برجسته و رویت پذیر می کند و چه چیزهای دیگری را کم اهمیت

و یا اساساً رؤیت ناپذیر می سازد. به بیان دیگر می توان مساله مرز را اینگونه مورد تأمل قرار داد که در درون این گفتمان، مرز در منازعه با چه مفاهیم دیگری قرار دارد و در درون خود این نظم معرفتی چه منازعه ای میان مفاهیم وجود دارد؟

در گفتمان مرز، تمام مسائل بخشی از جمعیت در یک سرزمین را حول دال مرز صورت بندی می کند. از این رو توسعه نیافتگی، فقر و بیکاری و فقدان زیرساخت های توسعه، به تعلیق درآوردن حقوق سیاسی و فرهنگی را با اشاره به آن توضیح می دهد و آن را ابژه ی سازوکارها و تکنیک های امنیتی-پلیسی و نظامی قرار می دهد. شاید بتوان گفت این بخش از جمعیت و جغرافیا، خارج از دولت قرار می گیرد. بنابراین در نظم دانش حاکم بر مرز، وقتی از مرز یا مناطق مرزی سخن رانده می شود به عنوان وضعیت های استثنایی [9] و شگفت بازنمایی می شوند و انگار از مناطقی صحبت می شود که بیرون از دولت هستند و یا تنها به شیوه خاصی به واسطه مرز در درون دولت قراردارند و از این رو تنها موضوع سیاست ها و تکنیک های پلیسی-نظامی و امنیتی محسوب می شوند. بنابراین وقتی مردم و سرزمینی مرزی تعریف می شوند، یعنی در مرکز هیچ سیاست اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برابری گرایانه قرار ندارند و تنها موضوع کنترل و امنیت هستند و مناسبات مرکز/پیرامون بر آن حاکم می شود.

خصلت مرزی بخشیدن به یک سرزمین، یعنی هم‌ارز کردن آن با ناامنی، تروریسم، عقب ماندگی، آشوب و تمام آنچه در تجدد ایرانی، بر پیرامونی های آن تحمیل شده است و از سوی دیگر با امنیت، شهری بودن، مدرن بودن صنعتی بودن، اشتغال مولد و عناصر هویتی مرکزگرایانه در تفاوت قرار داده شده است. بنابراین آنچه با آن مواجه هستیم، نه مرز، بلکه «گفتمان مرز» است که بنا بر اقتضائات مرکزگرایانه، به‌طور مداوم ذیل مفاهیم مختلف تولید می‌شود و مناسبات نیرو و قدرت را ممکن می‌کند.

در این گفتمان، مرز تنها با خطوط جغرافیای که کشورها را از هم متمایز می‌کند تعریف می‌شود و مرزهای اجتماعی، فرهنگی، زبانی، اقتصادی و نمادین را که با ارجاع به این مفهوم از مرز، ایجاد می‌شود را نادیده می‌گیرد. به عبارت دیگر تمام مرزهای دیگری را که به میانجی دلالت های مفهوم مرز در این گفتمان، ممکن شده اند را رؤیت ناپذیر می‌کند. بنابراین در این گفتمان، ما با یک «قلمرو مرزی شده» مواجه هستیم. در این ارتباط سراج زاده (۱۳۹۸) معتقد است که مرز برساختی است که به یک واقعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و نمادین اشاره دارد که در درون قلمرو سیاسی کشور ایجاد شده است.

برساخت سوژه‌ای به نام مرزدار یا مرزنشین که با صفت‌هایی مانند غیور نیز همراه می‌شود در ارتباط با برساخت و بنیان نهادن سوژه ملی یا انسان

ایرانی متجدد است که فارس بودن و مرکز نشین بودن از خصایص آن است که به میانجی ناسیونالیسم صورت می گیرد. به عبارت دیگر، تعریف مناطقی به عنوان مرزن نشین و مرزن نشین بودن، جعل گفتمان مرکز گرایانه با تمام خصیصه های هویتی آن است. در واقع از نظر مردم ساکن بر آن سرزمین، مرزن نشین، محسوب نمی شوند بلکه آنچه رخ داده است تکنیکی است که توسط آن گفتمان، مرزی شده اند و مناطق «مرزی شده» مخلوق آن محسوب می شود. با نامیدن مردم یک قلمرو، به مرزن نشین، سوژه ی «مرزدار غیور» نیز برساخت می شود، در عین حال بخشی از این مردم که منطبق با نگاه این گفتمان نباشند تحت نام های دیگری، به مرزدار ناغیور یا مرزدار بی غیرت نام نهاده شوند.

گفتمان مرز، سوژه هایی مانند مرزدار غیور و مردمان مرزن نشین می آفریند که حامل گفتمان مرز هستند. همچنین فیگورهای مانند قاچاقچی، کولبر، سوختبر و «تروریست» می سازد که بدن آنها محمل قدرت است. این سوژه سازی به میانجی بدن آنها، تولید شده است. از این روی «بدنمند کردن» یک استراتژی فرودست سازی است که یک فرودست اقتصادی-سیاسی را به یک بدن تقلیل می دهد که حامل بار قاچاق از مسیرهای کوهستانی است و با سقوط، سرما یا شلیک، بدن او نیز به پایان می رسد.

از منظری جامعه شناختی و به عنوان یک پرسش تاریخی، می توان این مساله را طرح کرد که چه چیزی کولبری را ممکن می کند؟ آیا تنها وضعیت نامناسب اقتصادی در این مناطق، پدیدآورنده آن است؟ به عبارت دیگر آیا وضعیت اقتصادی کولبری را ناگزیر می کند و کولبران به این دلیل راه کوهستان را در پیش می گیرند؟ یا اینکه کولبری محصول شرایط سیاسی است و کولبر مخلوق سوژه سازی قدرت است. جدا از پدیده اجتماعی-اقتصادی کولبری، خلق سوژه ای فرودست به نام کولبر که با کورد بودن نیز همراه شده است، در تقارن دو لحظه ی خلق خود به مثابه «قربانی مقدس» و دلسوزی برای «فرودست مظلوم» شکل گرفته است؛ که در پناه گفتمان مرز ممکن شده است.

کولبری محصول طبیعی مرز و حتی برخلاف تصور رایج، محصول وضعیت اقتصادی نیست. از دل این وضعیت اقتصادی و مرزی بودن نباید کولبری پدیدار شود و پرسش درست این است که چرا کولبری در این نقطه ممکن شده است. کولبری پیامد مرز نیست بلکه پیامد مرز در یک وضعیت تاریخی مشخص و تحت مناسبات خاص است و مساله تأمل بر این وضعیت و مناسبات حاکم بر آن و به عبارت دیگر مساله مندکردن آن است. از منظر گفتمانی، آنچه که مساله مند می شود تولید کولبری است که عموماً دو طرف منازعه در تولید آن نقش دارند.

در این گفتمان فقط روستاهای حریم مرز و نوار مرزی، مرز محسوب نمی شوند، بلکه تمام آن استان مرزی محسوب می شود و مناسبات مرزی را بر آن حاکم می کند. مناسبات سیاسی، اقتصادی و امنیتی ای که ذیل مفهوم مرز مفصلبندی شده است؛ سوژه سازی های خاصی از جمعیت و سیاست های قلمرومندی متفاوتی را بر جغرافیا ممکن می کند. بنابراین در ارتباط با مساله مرز و نسبت دادن آن با امنیت است که بخشی از جغرافیای سیاسی دولت ها، تبدیل به مناطق سرحدی می شوند. یعنی مناطقی مشکل دار، ناپایدار و بحران زا که قانون به شیوه خاصی بر آن اعمال می شود و به طور ضمنی، “وضعیت استثنایی بر آن حاکم می شود. در ارتباط با مسئله مرز و نسبت دادن آن با امنیت است که بخشی از جغرافیای سیاسی دولت ها، تبدیل به مناطق سرحدی می شوند. از این روی، مناطق کوردستانی در ترکیه را شرق می نامند، در عراق اکنون هم در بیانات غیر رسمی به سرزمین کردستان واقع در کشور عراق یعنی حکومت منطقه ای کردستان، شمال عراق و در سوریه به آن شمال و شمال شرقی سوریه گفته می شود و جریانات ضد کورد منطقه هم، از خطاب کردن مردم کورد به نام تروریست-هرچند با اشاره به احزاب کوردی - ابایی ندارند.

آنگاه که به واسطه یک حدود جغرافیایی، کلیت یک اجتماع در نسبت با آن فهم می شود؛ به نوعی از آن کلیت زدایی می شود. به عبارت دیگر

وقتی مردم و سرزمینی، مرزی و مرزنشین نامیده شوند؛ در واقع از آنها کلیت زدایی شده است و هستی اجتماعی آنها با مرز توضیح داده می شود و تمام مسائل آنها به میانجی مرز تحلیل می شود و امنیت به مرز پیوند داده شده است و در عین حال توسعه نیافتگی این مناطق معلول مرز قلمداد می شود و به این شیوه ساختارهای سیاسی و اقتصادی حاکم بر حیات آنها رویت ناپذیر می شود. همانگونه که گوردون چایلد (۱۳۹۲) می گوید، به مطالعه ی جغرافیایی می پردازند که انگار تاریخ ندارد. از سوی دیگر بر این اساس به هم پیوستن جغرافیای مرزی و هویت مرزی (غیر مرکزی) به فضا خصلتی سیاسی می بخشد. از همین روی است که مناطق دیگری مانند گیلان و مازندران که از نظر سیاسی مرزی هستند، کمتر ذیل مفهوم مرز نامگذاری می شوند.

در گفتمان مرز، جغرافیای این مناطق، به مثابه یک فضای امنیتی تولید می شود. فضایی که جمعیت و تمام ابعاد حیات اجتماعی آن را خصلتی ایدئولوژیک می بخشد. بنابراین در گفتمان مرز، پیشاپیش این جغرافیا به مثابه ی یک «فضای امنیتی» تصویر می شود؛ در این فضای امنیتی شده، هر کنش یا رویدادی در نسبت با امنیت فهم می شود و مردمان آن، ذیل مفاهیم و مقولات مختلف و گاه متضاد، به سوژه های امنیتی تبدیل می شوند.

مرکز/ پیرامون نام دیگر مرز/مرکز

به دلیل اینکه بخش قابل توجهی از سرزمین های مجاور مرزهای ایران، از نظر هویتی، متفاوت با هویت حاکم هستند و ذیل «قومیت» در مورد آنها بحث می شود، این جوامع انسانی، حول مفهوم «پیرامون» موضوع پژوهش قرار گرفته اند. مطالعات مختلفی با طرح های پژوهشی متفاوتی به انجام رسیده اند که می توان آنها را ذیل مطالعات مرکز-پیرامون قرائت کرد. از این روی پژوهش هایی که تجربه مدرنیته ی مردمان غیر فارس (مرکز) را در نسبت با نوسازی دولت گرا [10]، تحلیل می کنند یا حول انقلاب مشروطه [11]، کنش ها و تجربه ی جوامع و مناطق غیر فارس را در نسبت با آن تحول تاریخی به موضوع پژوهشی تبدیل می کنند را می توان در این نظم گفتمانی قرار داد. این رویکرد این جوامع را نه در خاص بودگی خود بلکه صرفاً بازتاب امواج یک هسته ی مرکزی می دانند و مطالعه جوامع «پیرامونی» را تنها برای تکمیل سیمای بزرگ آن کلیت مورد پژوهش قرار می دهند.

مطالعات مرکز-پیرامون از منظر یک معرفت شناسی برتر، می خواهد تجربه ی پیرامون را نمایندگی، روایت یا توضیح دهد. بنابراین سرانجام به این منتهی می شود که آنچه را خود پیرامون تعریف کرده است در نسبت با مرکزی که پیشفرض گرفته است را رؤیت پذیر کند، تا به ابژه ی دانش و

سوژه‌ی قدرت مبدل شود. بر این اساس می‌توان گفت تعریف و تبدیل آن به عنوان موضوعی پژوهشی در درون یک حوزه‌ی مطالعاتی، تداوم و بازتولید آن را ممکن می‌کند.

وقتی یک سرزمین به‌عنوان پیرامون یک مرکز تعریف و تحلیل می‌شوند؛ پیرامون بودن و مرکز بودن را بازتولید و ازلی می‌کند. نقد بنیادین این رویکرد معرفتی، انکار پیرامونی بودن این اجتماعات در سطح معرفت شناختی و سیاسی است. بنابراین مساله نه رفع «کورپیرامونی» و در نتیجه سعی در رؤیت پذیرکردن آن، بلکه مساله انکار پیرامونی بودن و در فهمی رادیکال در نفی پیرامونیت و نسبت مرکز پیرامون است.

میل پژوهشی به مطالعه «پیرامون» در درون یک علاقه معرفتی - سیاسی تولید می‌شود که باید مورد پرسش قرار گیرد. اما به هر روی در این رویکرد، پیرامون از این حیث میل پژوهشی را بر می‌انگیزد که تحولات مرکز را بنمایاند و از این روی استقلال معرفت شناختی و خاص بودگی آن انکار می‌شود. همچنین به شیوه‌ای مشابه، مطالعاتی که در مورد مدرنیزاسیون در مناطقی با هویتی متفاوت از هویت حاکم، انجام شده است نیز در صدد است، پیامدها یا تاثیرات وضعیت مدرن مرکز یا مرکز مدرن و مرکز مدرنیزاسیون را در پیرامون کشف کند.

سرانجام بحث

صورت‌بندی رایج از مفهوم مرز در رویکرد پوزیتیویستی حاکم بر نظام دانش، آن را از زوایای مختلف و در نسبت با موضوعات و مسائل گوناگونی مورد پژوهش قرار می‌دهد اما همچنان در درون همان نظام دانش است و مرز را در نسبت با قدرت صورت‌بندی می‌کند در حالی که اندیشه‌ی انتقادی با بداهه زدایی از فهم عام و بر ملا کردن نسبت میان دانش-قدرت و درگذشتن از فهم عام و مسلط در یک نظام دانش ممکن می‌شود.

بر بنیاد این استدلال، آنچه باید مورد تأمل قرار گیرد، این است که در تاریخ مدرن ایران، مرز چگونه تولید می‌شود و در تخیلات مرزی، مرز با چه چیزهایی همنشین و تصویر می‌شود. در واقع آنچه با آن مواجه هستیم مرز با اشاره به خطوط روی نقشه یا یک امر جغرافیایی نیست، بلکه تولید مرز به شیوه‌های مختلف در گفتمان‌های مرکزگرایانه است که پیامد آن، پیرامونی سازی جمعیت در همه ابعاد آن است.

حول مفهومی از مرکز که در پیوند با مفاهیم دیگری مانند تمامیت ارضی، اقتدار، امنیت و تروریسم است، مرزهای فرهنگی، سیاسی، زبانی و اقتصادی خلق می‌شوند. بنابراین هنگامی که از مفهوم مرز یا گفتمان مرز سخن رانده می‌شود، اشاره به آن چیزی است که در مرکز تولید و تصویر می‌شود.

بنابراین، نقد رادیکال این است که چگونه و بر اساس چه مناسبات نیرو در یک وضعیت تاریخی مشخص، بخشی از جمعیت و سرزمین ذیل مفهوم مرز و در چارچوب گفتمان مرز، منطقه مرزی و مردمان مرزنشین خوانده می شوند و بر مبنای آن مجموعه ای از سیاست ها ممکن و سیاست های دیگری ناممکن شده است. فهم این وضعیت، کردارها، استراتژی ها و نظام دانش پیوسته با آن، در نسبت با قدرت امکانپذیر می شود. به قول دلوز (۱۴۰۳: ۲۹)، معنای امور را در نخواهیم یافت مگر آنکه بفهمیم چه نیرویی آن را تصاحب می کند، از آن بهره برداری می کند، آن را تصرف و تسخیر می کند و یا به میانجی آن خود را به بیان در می آورد. می توان استدلال کرد برخلاف آنچه نظریه ها و پروژه های توسعه گرا معتقدند، مساله ایجاد اشتغال، سرمایه گذاری، توجه بیشتر به مناطق مرزی و توسعه اقتصادی در این مناطق نیست بلکه آنچه از نظر این مردم مورد اعتراض است، این است که “ما مرزنشین نیستیم” و انکار مرزنشین بودن است. چون در پناه خود مفهوم مرز و مرزنشینی این وضعیت فرودستی در تمام ابعاد آن ممکن شده است. به عبارت دیگر این نوشتار، نقد مباحث مرتبط با مرز که ذیل گفتمان مرز مفصل بندی شده است و یا ارائه توضیح یا تحلیلی دیگر درباره مرز نیست، بلکه اساساً به دنبال انکار مرز با تمام دلالت هایی است که این مفهوم در گفتمان مرز از آن

برخوردار است و در واقع نقد تمام سیاست ها و کردارهایی است که با توسل به آن خود را معنادار کرده اند.

تا هنگامی که برخی از مناطق یک کشور، ذیل مفهوم مرز و دال‌های مرتبط با آن فهم شود، ما با تولید مرز و بازتولیدگفتمان های مرکزگرایانه ای مواجه هستیم که همواره مرز و غیرمرز(مرکز) را در زنجیره هم ارزی و تفاوت با یکدیگر قرار می دهد و این روابط را به شکل های متفاوت تکرار می کند. این وضعیت بویژه اگر با جغرافیاهایی مانند کوردستان منطبق شود، به مرز، خصلت سیاسی مضاعفی می بخشد که همواره با مفاهیم امنیت، تمامیت ارضی و حاکمیت سرزمینی تداعی می شود. این درحالی است که همانگونه که مرز در گفتمان مرکزگرا تولید می شود تا خود را بازتولید کند، کنش های گریز از مرکز نیز مخلوق مرکزگرایی است که حول زبان، مذهب و مرزی/ غیرمرزی، این مناطق را در داخل تجزیه کرده است. به عبارت دیگر حول مرکزیت بخشیدن به نوع خاصی از سیاست، فرهنگ، زبان و آیین، برخی پیرامونی ها و مرزها نیز خلق می شوند.

منابع

دلوز، ژیل (۱۴۰۳)، نیچه و فلسفه، ترجمه عادل مشایخی، چاپ دهم، تهران: نشر نی

دیکچ، مصطفی (۱۳۹۹)، فضا، سیاست و امر سیاسی، ترجمه ایمان واقفی، وبسایت فضا و دیالکتیک

سراج‌زاده، سید حسین (۱۳۹۸) جامعه‌شناسی مرز؛ مرزهای سرزمینی و مرزهای اجتماعی، همایش جامعه‌شناسی مرز، دانشگاه کردستان
گوردون چایلد، ویر (۱۳۹۲) تاریخ؛ بررسی نظریه‌هایی درباره تاریخ، ترجمه محمدتقی فرامرزی، تهران: نشر لاهیتا

لاکلائو، ارنستو و موف، شانتال (۱۳۹۲) هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، ترجمه محمد رضایی، تهران: نشر ثالث

یوسفی، سیدمهدی (۱۳۹۲) میشل فوکو و قدرت مولد، فصلنامه جامعه، فرهنگ و رسانه سال دوم، شماره هفتم

– Curzon, George (1908) *Frontiers*, Second Edition, Oxford:

Clarendon Press

– Fouault, Michel (1981) *The Order of Discourse*, in *Untying the Text*, ed. By Robert Young, London: Routledge, pp. 48-78.

– Fouault, Michel (1982) *The Subject and Power*, *Critical Inquiry*, vol. 8, No. 4, pp. 777- 795

– Foucault, Michel (1978) The History of Sexuality, Volume 1, tr. Robert Hurley New York: Pantheon.

[1] border

[2] بنگرید به همایش جامعه شناسی مرز، در سالهای ۱۳۹۸ و ۱۴۰۲ در دانشگاه کردستان

[3] Frontier

[4] برای مطالعه یک کار پژوهشی در زمینه قلمرو و قلمرومندی بنگرید به: تقی نژاد، شیرین (۱۴۰۳) جنگل در کشاکش طبیعت و سیاست، پایان نامه کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی، دانشگاه علم و فرهنگ

[5] problematization

[6] برای بحثی در این زمینه بنگرید به: ژلنیتس، آندری (۱۳۹۵) میشل فوکو، فضا، دانش و قدرت، ترجمه آیدین ترکمه، در وبسایت فضا و دیالکتیک

[7] Gaze eye

[8] برای نمونه بنگرید به مقاله: رستمعلی زاده، ولی اله و دیگران (۱۳۹۷)، سیاست های توسعه و حیات اجتماعی مرز نشینان، دانشگاه کردستان

[9] State of exception

- [10] برای نمونه بنگرید به کتاب محمدپور، احمد (۱۳۹۲)، تجربه‌ی
نوسازی: مطالعه تغییر و توسعه در هورامان، انتشارات جامعه شناسان
- [11] بنگرید به کتاب: پیرامون مشروطه (سه مقاله درباره ولایات و
مرکزگرایی)، نوشته خازنی، لطیفی، روحی، توفیق، یوسفی، شرگام نو،
۱۴۰۲

